

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

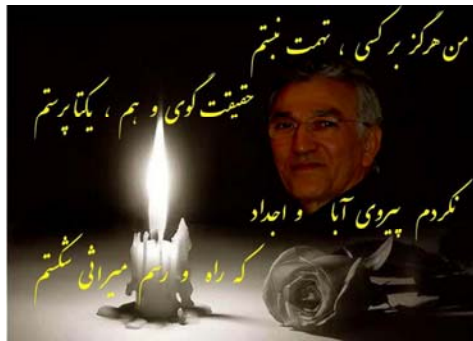
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۱۲ نومبر ۲۰۱۸



از جناب دکتور کامران اقبال که زحمت برگشتاندن این نشیده را به انگلیسی کشیده اند جهان سپاس و شکران می نمایم!

کاتب تقدیر

کاتب تقدیر و بخت، خامه به جولان نمود واژه به رقص آمد و مژده ای اعلان نمود

The scribe of destiny and fate hath let his pen loose to move

Words have started dancing and have conveyed the joyful tidings

مژده ناز و ادا، مژده مهر و وفا مژده عشق و صفا، لایق یاران نمود

Joyful tidings of love and fidelity, tidings of tenderness and fulfillment

Tidings of love and sirenity, .worthy of all good friends

دور غم روزگار، زود به آخر رسید شادی و شایستگی، بر همه شایان نمود

Gone is now the sad period of the world and hath come swiftly to an end

and hath manifested to all an era of joy and affability

شکر، خزان درگذشت، فصلِ بهاران رسید باغِ امیدِ مرا، پُر گل و ریحان نمود

*Thank God , autumn is gone and springtime hath emerged
hath filled my garden with roses and sweet spirituality*

غنچه لب و اشد و عطرِ سخن، تا بلند مژده وصل آمد و هجر به پایان نمود

*and the blossom of my lips hath opened and the sweet fragrance of talks hath spread around
It is the time of unity which hath arrived and put an end to that of seperation.*

قرعه فالی زد و (مریم) و (نیمّا) نوشت جفتِ نوى آفرید، حور و چو غلمان نمود

*Dices were thrown and they fell onto Maryam and Nima
They thus brought forth a new couple and pair, one very manly and the other very fair.*

حُسنِ دلارای عشق، لشکرِ احساسِ وصل زلفِ چلیپایِ دل، سخت پریشان نمود

*The heart embracing beauty of love, the marching feelings of unification
The rainbow colours of the curling locks of the heart were dispersed*

(بلبلِ نیمایِ عشق)، نغمه سرا در چمن تا (گلِ مریم) شکفت، عالمی حیران نمود

*The nightingale of Nima's affection and love singing melodiously in the meadows and
orchards*

till Maryam's flowers blossomed and now astounds the world

(ظاهره) و (باهره)، بسته نخِ خواهری زانکه جگر گوشه ها وصلتِ اقران نمود

*This made Zahereh and Bahereh sisters, knotting that tie very tight
now that the two solances of the eyes have decided, in matrimony to be tied*

خوان (همایون) عشق، (نعمت) تقدیر و بخت درد و غم و غصه را جمله گریزان نمود

*The banquet of hospitality prepared by Homayun, the blessings and Nimat of fate and
destiny*

they put to flight sadness and melancholy

زنده اگر باشم و نوبتِ (پیمان) رسد از سرِ شب تاسحر، رقص به میدان نمود

*Should I stay alive and Payman's turn comes forth
Shall I dance then in the main square from eve to dawn*

(گیتی) و (مسعود) را از دل و جان احترام لطف به فرزندان ما هر دم و هر آن نمود

*My great whole hearted respects to Giti and Masud
who have shown kind tenderness to our daughter at all times*

خواستم اندک بیان، مهر (پیام) و (ندیم) خامه شدی قاصرو طبع من عصیان نمود

*Wanted now just to make mention of Payam and Nadim's affection
But lo! The pen hath turned unable and my temper started to rebel*

مهر، ز (سیمما) ببین، لطف نگر از (سلیم) دست سخا و کرم بر مانت احسان نمود

*See love from the face of Sima, see kindness and benevolence in that of Salim
The hands of generosity was gracious to me*

دید بلند (وحید)، چشم دل (خاطره) فضل جمال قدم، روح و چو ریحان نمود

*The far-sightedness of Vahid, the inward eyes of Khatera's heart
The generosity of The Ancient Beauty, brought fragrances of sweet spirituality*

آنکه ز راهای دور، رنجه نموده قدم حاضر و ناظر شده فخر به ایشان نمود

*Also to all those who have arrived from far away
and have now witness this blessed day, honor to them all*

زحمت (نوشتن) بسی داده خجالت مرا حرمت و عزت به ما، خیلی فراوان نمود

*Nushins generosity hath embarrassed me so much
us honor upen end bestowed mach pride*

نغمه آزادی می شنود گوش جان وحدتی ایجاد در، عالم انسان نمود

*The soul hearing melodies of freedom
brought forth unity into mankind's world*

تا که تحریر شد و جلوه حقیقت نمود آنچه که بود و نبود یکسره قربان نمود

*So start seeking for the truth
All that I once possessed hath now been made a sacrifice*

نیست مرا در بساط، چیزی به جز مهر دوست می جهد از رگ رگم ناری که طغیان نمود

*Have no more left than love for the friend.
A fire enflames from the innermost veins of my soul*

بی سر و سامانی ام، شکر که سامان گرفت خامه «نعمت» چنین، از همه شکران نمود

My bewilderment hath, thank God started to take shape

Even so hath Nemat's pen paid thankful tribute to all

کاتبِ تقدیر

کاتبِ تقدیر و بخت، خامه به جولان نمود
واژه به رقص آمد و، مرده ای اعلان نمود
مردهء ناز و ادا، مردهء مهر و وفا
مردهء عشق و صفا، لایق یاران نمود
دورِ غم روزگار، زود به آخر رسید
شادی و شایستگی، بر همه شایان نمود
شکر، خزان درگذشت، فصلِ بهاران رسید
باغِ امید مرا، پرگل و ریحان نمود
غنچه لب و اشد و، عطری سخن، تابند
مردهء وصل آمد و، هجر به پایان نمود

قُرعهءِ فالی زد و (مریم) و (نیما) نوشت (۲)
 جُفتِ نوئی آفرید، حُور و چو غلمان نمود
 حُسنِ دلارایِ عشق، لکثرِ احساسِ وصل
 زلفِ چلیپایِ دل، سخت پریشان نمود
 (بلبلِ نِمایِ عشق)، نغمه سرا در چمن
 تا (گلِ مریم) شکفت، عالمی حیران نمود
 (طاهره) و (باهره)، بسته نخِ خواهری
 زانکه جگر کوشه ها، وصلتِ افسران نمود
 خوانِ (هایون) عشق، (نعمت) تقدیر و بخت
 درد و غم و غصه را، جُمله گریزان نمود

زنده اگر باشم و ، نوبتِ (پیمان) رسد (۳)
 از سرِ شب تا حشر ، رقص به میدان نمود
 (کیتی) و (مسعود) را ، از دل و جان احترام
 لطف به فرزندانِ ما ، هر دم و هر آن نمود
 خواستم اندک بیان ، مهر (پیام) و (ندیم)
 خامه شدی قاصر و ، طبع من عصیان نمود
 مهر، ز (سیما) بین ، لطف نگر از (سلیم)
 دستِ سخا و کرم ، بر منت احسان نمود
 دید بلند (وحید) ، چشم دل (خاطره)
 فصلِ جمالِ قدم ، روح و چو ریحان نمود

آن که ز راه های دور، رنجه نموده قدم (۴)
 حاضر و ناظر شده ، فخر به ایشان نمود
 زحمتِ (نوشین) بسی ، داده خجالت عجب
 حرمت و عزت به ما خیلی فراوان نمود
 نعمه آزادگی ، میشوند کوش جان
 وحدتی ایجاد، در، عالم انسان نمود
 تا که تحسری شد و ، جلوه حقیقت نمود
 آنچه که بود و نبود ، یکسره قسربان نمود
 نیست مرا در بساط ، چیزی بجز مهر دوست
 می جهد از رک رکم ، ناری که طغیان نمود
 بی سرو سامانیسم ، شکر که سامان گرفت
 خامه «نعمت» چنین ، از همه شکران نمود